

نویسنده: دوید ستاکمن «David Stockman».

منبع و تاریخ های نشر: **انتی وار در سه قسمت ذیل:**

(1) – تاملاتی در مورد آتش بس دیگر: چرا هنوز صلح در روی زمین وجود ندارد؟

(2) - چگونه نیوکان های آمریکایی خاورمیانه و اوکراین را ویران کردند .

(3) - صلح در روی زمین وجود ندارد !

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

جزوه تحت عنوان : صلح روی زمین وجود ندارد

On Earth No Peace

قسمت دوم

(2) - چگونه نیوکان های آمریکایی خاورمیانه و اوکراین را ویران کردند

How American Neocons Wrecked the Middle East and Ukraine

جنگ اول خلیج فارس - یک خطای فاجعه بار

The First Persian Gulf War - A Catastrophic Mistake

جورج اچ دبلیو بوش در مواجهه با بزرگترین فرصت برای صلح جهانی در نزدیک به یک قرن اخیر، تردید نکرد: به توصیه بازماندگان خود، او بلافاصله راه جنگ در خلیج فارس را انتخاب کرد.

این تلاش توسط دستیاران اقتصادی بیسواد هنری کیسینجر در شورای امنیت ملی و وزیر امور خارجه بوش در تگزاس، جیمز بیکر، شکل گرفت. آنها به دروغ ادعا کردند که اراده «امنیت نفتی» در خطر است و باید 500000 نیروی آمریکایی در شن‌های عربستان مستقر شوند.

این یک خطای فاجعه بار بود و نه تنها به این دلیل که حضور چکمه های «صلیبی» در خاک به ظاهر مقدس عربستان، مجاهدین استخدام شده و آموزش دیده افغانستان توسط سیا را که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بیکار شده بودند، آزرده خاطر کرد

بازی های جنگی که توسط CNN در خلیج فارس در اوایل سال 1991 تجلیل شد، گروه دیگری از جنگجویان صلیبی بیکار را نیز قدرت بیشتری بخشید. یعنی، متعصبان امنیت ملی نئومحافظه کاری که رونالد ریگان را به یک تجمع عظیم نظامی گمراه کرده بودند تا آنچه را که ادعا می کردند اتحاد جماهیر شوروی در حال پیشرفت است، متمایل به قابلیت های برنده جنگ هسته ای و تسخیر جهانی است.

نیازی به گفتن نیست که در دهه 1980، مردان خاکستری کرملین مثل همیشه شرور بودند، اما همچنین کاملاً منطقی بودند و به هیچ وجه، شکل و شکلی از استراتژی برنده جنگ هسته ای استقبال نمی کردند. این فقط مجموعه ای از دروغ های نئومحافظه کار بود، که در هر صورت منجر به ایجاد یک دفاع عظیم شد که عملاً هیچ ارتباطی با مهار تهدید استراتژیک هسته ای شوروی نداشت. همانطور که اتفاق افتاد، دومی به اندازه کافی توسط نیروهای سه گانه هسته ای استراتژیک ساخته شده، در محل و پرداخت شده بود - نیروهایی که به خوبی پیش از تشکیل ریگان بودند.

بنابراین زمانی که بودجه دفاعی به میزان خیره کننده 170 میلیارد دلار افزایش یافت، از 134 میلیارد دلار در سال 1980 به 304 میلیارد دلار در سال 1989، تنها بخش کوچکی از این افزایش برای ارتقای بازدارندگی هسته ای استراتژیک اعمال شد. در عوض، این افزایش بی سابقه 130 درصدی در زمان صلح (+50 درصد دلار تعدیل شده بر اساس تورم) عمدتاً به ساخت یک ناوگان نیروهای متعارف در سراسر جهان منجر شد که برای امنیت داخلی آمریکا در جهانی با یا بدون اتحاد جماهیر شوروی کاملاً غیر ضروری بود.

بر این اساس، همه چیز در زمین، دریا و هوا ارتقا و گسترش یافت. این شامل نیروی دریایی 600 کشتی و 12 گروه جنگی نا و بود. ارتقاء گسترده ناوگان تانک های M1 و وسایل نقلیه جنگی برادلی؛ و خرید بی پایان موشک های کروز، هواپیماهای بال ثابت، هواپیماهای دوار، ظرفیت بالابر هوا و دریا، نظارت و ظرفیت جنگ الکترونیک و بودجه سیاه آنقدر زیاد که هر چیزی را که قبلاً انجام داده بود، کوتوله کند.

در یک کلام، تقویت نادرست دفاعی ریگان، تهاجمات و اشغال هایی را که تقریباً بلافاصله پس از فروپاشی شوروی آغاز شد، امکان پذیر کرد. به عبارت دیگر، تشکیل

دفاع نئومحافظه‌کارانه در دهه 1980 پدر «جنگ‌های ابدی» در دهه 1990 و پس از آن بود. حماقت و فریب تشکیلات دفاعی ظاهراً ضد شوروی در آن زمان به اندازه کافی مشهود بود زیرا در اواسط دهه 1980 امپراتوری شیطان از نظر اقتصادی در حال فروپاشی بود. دلیل آن صرفاً این بود که کمونیسم و اقتصاد فرماندهی و کنترل متمرکز و سفت و سخت کار نمی‌کنند - همانطور که از طریق منظره بوریس یلتسین، فلاسک ودکا در دست، روبه‌روی ارتش سرخ در سال 1991 برای کل جهان کاملاً روشن شد.

مانند آخرین نی که بر پشت شتر زده شد، در نهایت اتحاد جماهیر شوروی قدرتمند توسط یکی از دستگاه‌های مست خود از بین رفت. به این معنا که کل روایت نئومحافظه کاری از یک فر دصعودی که به تسخیر جهان اتحاد جماهیر شوروی تمایل داشت، به تمسخر گرفته شد. این به تنهایی باید نئومحافظه‌کاران را به بدنا می و گمنا می دائمی می‌فرستاد که آن قدر سزاوارشان بود.

اما دیک چنی، پل ولفوویتز و بقیه باند نئومحافظه‌کاری که بوش بزرگ را احاطه کرده بودند، توانستند به طرز ماهرانه‌ای طعمه‌ای بکشند و ظلم‌های مختلف خاورمیانه به نفع منافع ملی آمریکا بود.

نئومحافظه‌کاران اکنون اصرار داشتند که جنگ اول خلیج فارس ثابت کرد که تغییر رژیم می‌تواند از طریق منوی مداخله‌گرایانه گسترده دیپلماسی ائتلاف، کمک‌های امنیتی، محموله‌های تسلیحاتی، اقدامات مخفیانه و حمله نظامی آشکار و اشغال از طریق ارتش جدید نیروهای متعارف که دولت ریگان وصیت کرده بود که این مانور بی حد و اندازه باشد. ناگهان، این اصلاً در مورد اتحاد جماهیر شوروی نبود، بلکه درسی ادعایی از پیروزی پیره و اشنگتن در کویت این بود که «تغییر رژیم» در میان مردم.

البته آنچه که دکترین نئومحافظه‌کاری تغییر رژیم در واقع انجام داد، پرورش فرانکشتاین بود که در نهایت به داعش تبدیل شد. در واقع، تنها تروریست‌های واقعی در جهان که در طول سه دهه گذشته زندگی عادی غیرنظامیان را در غرب تهدید کرده‌اند، فرزندان سرکش دسیسه‌های امپراتوری و اشنگتن پس از 1990 در خاورمیانه بودند.

مجاهدین آموزش دیده و مسلح سیا در افغانستان به القاعده جهش یافتند، نه به این دلیل که **بن لادن** به طور ناگهانی یک تشریفات مذهبی داشت که خیرخواهاش در و اشنگتن در واقع شیطان بزرگ به خاطر آزادی و آزادی آمریکا هستند.

جنگ صلیبی جنایتکارانه او الهام گرفته از بنیادگرایی وها بی در عربستان سعودی بود. این تعصب دینی نا امید شده در اثر فرو رفتن خشونت آمیز و اشنگتن در منازعات سیاسی و مذهبی خلیج فارس، استقرار نیروها در عربستان سعودی و رگبار یک دهه تحریم‌ها، تحریم‌ها، مناطق پرواز ممنوع، اقدامات مخفیانه و ... برافروخته شد. خصومت آشکار علیه رژیم سنی در بغداد پس از سال 1991

بلی، اگر واشنگتن ابتدا این کار را نمی کرد، بن لادن سر «کله» سکولاریست صدام را قطع می کرد، اما نکته اینجا ست. تلاش برای تغییر رژیم در مارس 2003 یکی از احمقا نه ترین اقدامات دولت در تاریخ آمریکا است .

در واقع، مشاوران نومحافظه کاران **بوش جوان** هیچ سرنخی از خصومت های فرقه ای و نارضایتی های تاریخی که صدام حسین با تجزیه غنیمت نفت و به کار بردن شمشیر زیر پرچم ناسیونالیسم بعثی در بطری های خود فرو برده بود، نداشتند. اما «شوک و هیبت» سرپوش گذاشت و کمپین بعثی زدایی خشم را برانگیخت.

در واقع، به محض اینکه جورج بوش بر روی عرشه آبراهام لینکلن لج زد و اعلام کرد که "ماموریت انجام شده است"، ابو مصعب الزرقا وی، یک مبارز اردنی و متخصص کوچک در گروگان گیری و سموم، به عنوان یک تحریک کننده پر زرق و برق در حال حاضر ظاهر شد. - قلب سنی های عراق را خلع ید کرد.

بنیانگذار داعش در فلوجه و استان الانبار موفق شد درست ما نند لیست بلندبالای دیگر رهبران تروریستی که واشنگتن ادعا می کند آنها را نابود کرده است. یعنی زرقاوی پیروان و بدنامی خود را در میان جمعیت جوانان محروم، وحشی شده و تحقیر شده منطقه به دلیل وحشی تر بودن از اشغالگران به دست آورد.

در واقع، حتی زمانی که واشنگتن در مورد انحلال نهایی زرقاوی فریاد می زد، بقایای رژیم بعثی و صدها هزار نفر از گاردهای جمهوری خواه خلع شده در القاعده در عراق متحد شده بودند و رهبران آینده آنها در بازداشتگاه هیولایی در همان نزدیکی نگهداری می شد ند. مرکزی به نام کمپ بوکا که بیش از 26000 زندانی داشت.

همانطور که یکی از افسران سابق ارتش ایالات متحده، **میچل گری**، بعداً آن را توصیف کرد، **گری** از توریا از سفر خود در سال 2008 به یاد می آورد: " شما هرگز نفرتی را که او در چهره این زندانیان دید ید نمی بینید. " «وقتی می گویم از ما متنفر بودند، منظورم این است که اگر فرصت می شد ما را با ضربان قلب می کشتند. به افسر حکمی که با او بودم برگشتم و گفتم: «اگر می توانستند، سرمان را می بریدند و قلب ما را می بریدند و خون مان را می مکید ند.

چیزی که **گری** نمی دانست - اما ممکن بود انتظارش را داشت - این بود که او فقط به دشمنان سابق ایالات متحده نگاه نمی کرد، بلکه به دشمنان آینده آن نیز نگاه می کرد. به گفته کارشناسان اطلاعاتی و سوابق وزارت دفاع، اکثریت قریب به اتفاق رهبران آنچه امروز به نام داعش شناخته می شود، از جمله رهبران آن، ابوبکر البغدادی، در کمپ بوکا حضور داشتند.

و ایالات متحده نه تنها این جها دگران را تغذیه، پوشاک و اسکان داد، بلکه نقشی حیاتی، اگر ناخواسته، در تسهیل تبدیل آنها به مهیب ترین نیروی تروریستی در تاریخ مدرن ایفا کرد.

در اوایل وجود بوکا، افراطی ترین زندانیان در مجتمع 6 جمع می شدند. نگهبانان آمریکایی به اندازه کافی برای ورود ایمن به محوطه وجود نداشتند - و در هر صورت، نگهبانان عربی صحبت نمی کردند. بنا بر این با زداشت شدگان به تنها بی رها شدند تا به یکدیگر موعظه کنند و توصیه های شغلی مرگباری را به اشتراک بگذارند...

بوکا همچنین **حاجی بکر**، سرهنگ سابق نیروی پدافند هوایی صدام حسین را در خود جای داده بود. بکر متعصب مذهبی نبود. او تنها مردی بود که با انحلال نیروهای موقت ائتلاف و انحلال ارتش عراق توسط حکومت موقت ائتلاف، از دست داد، سیاستی که حامیان سابق صدام را از کار دولتی منع می کرد.

بر اساس اسنادی که اخیراً توسط روزنامه آلمانی اشپیگل به دست آمده است، بکر مغز متفکر واقعی ساختار سازمانی داعش بود و همچنین استراتژی هایی را ترسیم کرد که به موفقیت های اولیه آن دامن زد. بکر که در سال 2014 در جنگ جان باخت، از سال 2006 تا 8 به همراه ده ها یا بیشتر از ستوان های ارشد داعش در بوکا زندانی بود.

نکته این است که تغییر رژیم و ملت سازی هرگز با خشونت مرگبار نیروهای مسلح قرن بیست و یکم محقق نمی شود. و آنها در چارچوب اجاره زمین با شکاف ها و خصومت های مذهبی 13 قری، یک تکلیف مضحک بودند.

در واقع، دولت متزلزل و مصنوعی عراق در همان لحظه ای محکوم شد که دیگ چینی و باند خونینش تصمیم گرفتند آن را از ظلم وحشیا نه اما قابل خدمت و سکولار رژیم بعثی صدام رهایی بخشند. دلیل آن این است که روند انتخابات و حکومت اکثریت که لزوماً توسط واکنشگتن تحمیل شده بود، تضمین شده بود که حکومتی را انتخاب کند که تابع اکثریت شیعه عراق باشد.

پس از دهه ها بدرفتاری و سرکوب وحشیا نه قیام 1991 توسط صدام، آیا صدام از ذهن و DNA مشترک خود انتقام گرفته است؟ آیا کردها رویای سرازیر شدن کردستان مستقل به ترکیه و سوریه را داشتند که از بازگشت قبیله 30 میلیونی آنها در ورسای و از آن زمان تاکنون محروم بودند؟

بلی، آنها انجام دادند. بنا بر این، 25 میلیارد دلاری که صرف آموزش و تجهیز نیروهای مسلح احتمالی عراق پس از آزادی شد، در نهایت به دست شبه نظامیان فرقه گرا و نه یک ارتش ملی خواهد رسید.

در واقع، زمانی که فرماندهان شیعه در ژوئن 2014 از موصل تحت تسلط سنی‌ها فرار کردند، قیام داعش علیه دولت در بغداد را به یک دولت نوپای شرور تبدیل کردند. اما با سر بریدن و موعظه های آتشین جهادی نبود که به سرعت ده ها شهر و چند میلیون نفر را در غرب عراق و دره فرات سوریه به بردگی گرفت.

دولت اسلامی فرانکشتاین خود و اشنگتن بود

برعکس، ابزار ترور و اشغال آن بهترین سلاحی بود که از پول مالیات دهندگان آمریکایی میتوانستند آن سلاحها را بخرند. که این شامل «2300» هاموی و ده ها هزار سلاح خودکار، و همچنین انبارهای بزرگ مهمات، کامیون ها، موشک ها، قطعات توپخانه و حتی تانک ها و هلیکوپترها بود.

و این نیمی از آن نبود. دولت اسلامی همچنین خلاء قدرت در سوریه را که به دلیل جنگ داخلی آن ایجاد شده بود، پر کرد. اما در حقیقت این تمرین دیگری برای تغییر رژیم با الهام از اشنگتن بود که با همدستی قطر و عربستان سعودی انجام شد. شا هزارگان کشورهای پترو مطمئناً علاقه ای به بیرون راندن استبداد همسایه نداشتند. در عوض، شورش برای برکناری متحد علوی/شیعه ایران از قدرت در دمشق و گذاشتن خطوط لوله گاز به اروپا - که اسد وتو کرده بود - از طریق دره فرات بالا بود.

در هر صورت، به دلیل سیاست تغییر رژیم و اشنگتن در سوریه، داعش به زودی انبارهای بیشتری از تسلیحات آمریکایی در اختیار داشت. برخی از آنها از طریق قطر و عربستان سعودی در اختیار تندروهای سنی فرار گرفت.

موارد بیشتری از زرادخانه های سابق قذافی در بنغازی و از طریق ترکیه به اصطلاح «راتلین» مطرح شد. و باز هم بیشتر از طریق اردن از طرف مخالفان «میان رو» که توسط سیا در آنجا آموزش دیده بودند، آمدند، که اغلب آنها را فروختند یا به طرف مقابل فرار کردند.

بنابراین، این که دولت اسلامی هیولای فرانکشتاین و اشنگتن بود، از لحظه ای که در اواسط سال 2014 به صحنه هجوم آورد، آشکار شد. اما حتی در آن زمان، حزب جنگ و اشنگتن نتوانست در برابر افزودن سوخت به آتش مقاومت کند و دور دیگری از اسلام هراسی را در میان مردم آمریکا به راه انداخت و کاخ سفید اوباما را برای سومین بار در یک ربع قرن به یک کمپین بمباران بیهوده وادار کرد.

اما دولت اسلامی کوتاه مدت هرگز تهدیدی واقعی برای امنیت داخلی آمریکا نبود.

شهرها و روستاهای غبار آلود، شکسته و فقیر شده در حاشیه رودخانه فرات و در مناطقی بمباران شده استان الانبار هزاران جها دگر ناخواسته را از کشورهای شکست

خورده خاورمیانه و شهرک های مسلمان بیگانه اروپا جذب نکرد. خلافت سعادت،
رستگاری یا اصلاً آینده ای را ارائه کرد.

آنچه آنها را به خدمت گرفت خشم در مورد بمب ها و پهپادهای پرتاب شده بر جوامع
سنی توسط نیروی هوایی ایالات متحده و موشک های کروز پرتاب شده از روده های
مدیترانه بود که خانه ها، مغازه ها، دفاتر و مساجد را که عمدتاً شامل تعداد زیادی
غیرنظامی بی گناه مانند داعش بود، متلاشی کرد. البته تحت نام تروریست ها.

حقیقت این است که به هر حال سرنوشت دولت اسلامی برای یک نیمه عمر کوتاه
بود. توسط کردها در شمال و شرق و توسط ترکیه با دومین ارتش و نیروی هوایی بزرگ
نا تودر شمال غرب مها ر شده بود. و بیشتر توسط هلال شیعی در مناطقی پرجمعیت و
اقتصادی مقرون به صرفه پایین سوریه و عراق احاطه شد.

اگر کارزارنا درست و اشنگتن برای سرنگونی اسد در دمشق و شیطان جلوه دادن
متحد ایرانی اعتراف محور او وجود نداشت، هیچ جایی برای متعصبان آدمکشی که پایتخت
موقتی را در رقه برپا کرده بودند، وجود نداشت. در هر صورت آنها در حکومت وحشتناک
خود با کمبود پول، استخدام، شتاب و رضایت عمومی مواجه می شدند.

اما با توجه به اینکه نیروی هوایی ایالات متحده به عنوان بازوی استخدام آنها عمل
می کند و سیاست خارجی فرانسه ضد اسد به دامن زدن به تشنج نهایی هرج و مرج در
سوریه کمک می کند، دروازه های جهنم به طور غیرضروری باز شده بود.

آنچه که به گوش می رسد، جنگ سازماندهی شده علیه تمدن غربی نبود، همانطور که
اولاند، رئیس جمهور سابق فرانسه، در واکنش به یکی از اپیزودهای تروریستی قابل پیش
بینی آشوب در پاریس، چنان هیستریک اعلام کرد.

این فقط ضربه ای بود که توسط آن گروه بی نهایت کوچک از مردان جوان ناهنجار
ذهنی انجام شد که می توان آنها را متقاعد کرد که کمر بند انتحاری را ببندند.

در هر صورت، بمباران داعش را شکست نداد. فقط به طور موقت تعداد بیشتری از
آنها را ایجاد کرد.

از قضا، آنچه که دولت اسلامی را خاموش کرد، ارتش اسد بود، نیروی هوایی
روسیه که توسط دولت رسمی آن و نیروی زمینی حزب الله و متحدان سپاه پاسداران
ایران به سوریه دعوت شد. آنها بودند که یک نزاع باستانی سنی/شیعه را حل کردند که
به هر حال هرگز به امر آمریکا مربوط نبود.

اما امپراتوری واشنگتن چنان گرفتار افسانه‌ها، دروغ‌ها و حماقت سلطه‌جویانه خود شده بود که نمی‌توانست چیزهای بدیهی را ببیند. بر این اساس، 31 سال پس از پایان جنگ سرد و چندین سال پس از آن که سوریه و دوستانش داعش را خاموش کردند، واشنگتن هیچ درسی نگرفته است.

امپراتوری آمریکا هنوز هم سیاره زمین را دنبال می‌کند تا هیولاهای جدیدی را نابود کند - قسمیکه در حال حاضر در مناطق روسی زبان شرق و جنوب اوکراین که به صلح و امنیت آمریکا کاملاً بی‌ربط هستند.

بعدی روی عرشه - فاجعه اوکراین

فاجعه کنونی در اوکراین با کودتای میدان فوریه 2014 توسط واشنگتن آغاز شد. از جمله، این یک "مداخله انتقام‌جویانه" بود که برای تنبیه روسیه به دلیل جسور بودن برای خنثی کردن ماجراجویی تغییر رژیم نومحافظه‌کار در سوریه طراحی شد. و به ویژه گنج کردن پوتین به خاطر متقاعد کردن اسد به دست کشیدن از سلاح‌های شیمیایی خود و از بین بردن هرگونه بهانه برای مداخله نظامی واشنگتن.

همانطور که اتفاق افتاد، رئیس‌جمهور روسیه دوست اوکراین در آن زمان، ویکتور یانوکوویچ، در آخرین لحظه در اواخر سال 2013 از یک توافق‌نامه پیوستن طولانی مدت به اتحادیه اروپا و طرح ثبات صندوق بین‌المللی پول به نفع یک معامله جذاب‌تر با مسکو کنار گذاشت. بر اساس قانون به اصطلاح، این تغییر به سختی خارج از قلمرو اختیارات حاکمیتی به نظر می‌رسد.

اما نه با چراغ‌های واشنگتن، که از مات شدن در سوریه داغ شده است. بر این اساس، عوامل نومحافظه‌کاری در دستگاه امنیت ملی اوپاما، به رهبری ویکتوریا نولند وحشتناک، اصرار داشتند که اجازه داده نشود توافق روسیه پابرجا بماند و پیوستن اوکراین به ناتو با ید به سرعت انجام شود.

آنها با انجام این کار، جهل بسیار زیادی را نسبت به تاریخ 800 ساله سرزمین‌های مختلف که در ایالت مصنوعی اوکراین با هم سنگفرش شده بودند، و تاریخ طولانی این قطعات و قطعاعات به عنوان دست‌نشانده و ضمیمه روسیه بزرگ و انواع مختلف نشان دادند. پادشاهی‌ها و امپراتوری‌های اروپای شرقی که در صفحات تاریخ به این سو و آن سو رفته بودند.

در یک کلام، آنها در یک سوراخ خرگوش فرو می‌روند که در مقایسه با آمریکا، ماجراهای ناگوار واشنگتن در خاورمیانه را به سیب زمینی‌های کوچک تبدیل کرده است. اما حزب جنگ متوقف نخواهد شد، زیرا بر این باور است که ناوگان نظامی متعارف گسترده آن و دامنه تحریم‌های اقتصادی جهانی آن می‌تواند پوتین را نیز به خطر بیندازد.

با این حال، در این زمینه، می توان به درستی گفت که گهگاه چند کلمه ارزش هزار عکس را دارد - حداقل وقتی صحبت از اوکراین می شود. در اینجا یکی از آنها است:

رهبر اوکراین گفت که کشورش از ابتدا مایل به واگذاری خاک نبوده است. زلنسکی گفت: «اگر ما می خواستیم قلمرو خود را واگذار کنیم، جنگی رخ نمی داد.»

او درست متوجه شد!

بنابراین سوال تکرار می شود چرا ارزش جنگ تحریم های گسترده و شکنجتن علیه روسیه را دارد که سیستم پرداخت و تجارت جهانی مبتنی بر دلار را از بین می برد و فاجعه تورمی در سرتاسر جهان به راه می اندازد، تا از هر وجب از نقشه ای که در آستانه روسیه قرار دارد دفاع کند؟ و این به معنای خطر جنگ هسته ای نیست!

در واقع، هماهنگی که در زیر توضیح می دهیم، نقشه سرزمینی کنونی اوکراین تنها به دلیل دست کاری لنین، استالین و خروشچف وجود دارد. در اینجا آمده است که چگونه و چه زمانی این ظالمان وحشی هر تکه از نقشه امروزی اوکراین را (به ترتیب به رنگ های بنفش، آبی روشن و قرمز) به سرزمین هایی که توسط تزارهای روسیه طی سال های 1654-1917 تصرف یا تصرف کرده بودند (زرد) وصل کردند.



همچنین نباید هیچ رمز و رازی در مورد اینکه این قطعات و قطعات از کجا آمده اند باقی بماند. هنگامی که سازندگان امپراتوری شوروی یک نهاد اداری مناسب را در اوایل دهه 1920 ایجاد کردند که از آن با عنوان جمهوری سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی اوکراین خوشحال بودند، در حال چرخیدن در اطراف بلوک های سرزمین و مردمی بودند که عمدتاً توسط روسیه تزاری در قرن های پایانی آن اداره می شدند.

در واقع، قبل از تسلط کمیسیون روسیه، هیچ کشوری که حتی شباهت کمی به مرزهای امروزی اوکراین داشته باشد، وجود نداشت.

برعکس، بسیاری از سرزمین‌هایی که اوکراین امروزی را تشکیل می‌دهند، در بیشتر سه قرن گذشته در کنار ما در روسیه بوده‌اند: در زمان امپراتوری که از طریق حفاظت و حمایت از دست اندرکاران قدیمی و در زمان حکومت وحشیانه روسیه بود. کمونیست‌های شوروی بین سال‌های 1922-1991 از طریق فرماندهی توتالیتر بود.

اما کارهای مفتضحانه لنین، استالین و خروشچف را در این فاصله زمانی حذف کنید، و هیچ چیزی مانند نقشه امروز وجود نخواهد داشت، و همچنین واشنگتن جنگ اقتصادی جهانی را آغاز خواهد کرد و قیمت‌های انرژی، غذا و کالاها را افزایش خواهد داد. این به این دلیل است که چهار سرزمینی که اخیراً توسط روسیه "الحاق" شده‌اند، قبلاً بخش جدایی‌ناپذیر روسیه بودند!

برای تردید، در اینجا نقشه‌های متوالی وجود دارد که داستان را روایت می‌کند و گوشت چرخ کرده تقدس مرزی واشنگتن را به خاطر بدبختی می‌آورد. در واقع، قلمرو تقریبی چهار منطقه الحاق شده - دونتسک، لوهانسک، خرسون و زاپوریژیا - به علاوه کریمه در منطقه زرد این نقشه 220 سال پیش (1800@) مشهود است.



همانطور که از علامت‌گذاری سال با رنگ قرمز روی نقشه مشخص است، امپراتوری روسیه به تدریج کنترل منطقه را به دست آورده بود و با هتمان‌ت قزاق (1734) و با امپراتوری عثمانی در پایان جنگ‌های مختلف روسیه و ترکیه، معاهدات صلح امضا کرد قرن 18

بر اساس این حرکت توسعه - که شامل سرمایه‌گذاری گسترده روسیه و مهاجرت جمعیت زیادی از روسیه به منطقه میشد - روسیه در سال 1764 فرمانداری نووروسییسک

را تأسیس کرد. این استان در ابتدا قرار بود به نام امپراطور کاترین نامگذاری شود، اما او حکم کرد که باید این استان را تشکیل دهد به جای آن "روسیه جدید" نامیده شود.

با تکمیل مجموعه روسیه جدید، کاترین به زور سیچ Zaporizhian (زاپوریزژیای کنونی) را در سال 1775 منحل کرد و قلمرو آن را به نووروسیا ضمیمه کرد، بنابراین حکومت مستقل قزاق های اوکراین را از بین برد. بعداً در سال 1783 او کریمه را نیز از ترکها بدست آورد که به نووروسیا نیز اضافه شد.

در طول این دوره شکل گیری، حاکم سایه بدنام تحت فرمان کاترین، شاهزاده گریگوری پوتمپکین، استعمار گسترده و روسی سازی زمین را هدایت کرد. در واقع، امپراطور روسیه از سال 1774 به بعد به او اختیارات یک حاکم مطلق بر منطقه را اعطا کرده بود.

استپ قدیمی آسیای و بدون کشور بود. تمدن کنونی دولتی تعیین شده و مدعی تمدن اروپایی- روسی بود. دنیای مقایسه اکنون آشکارتر از امپراتوری های غربی بود. در نتیجه واضح تر بود که امپراتوری روسیه لیاقت روسیه جدید خود را دارد تا با آسیای نیاید جدید، فرانسه جدید و نیوانگلند دیگران همراه شود. اقتباس از نام روسیه جدید در واقع قوی ترین بیانیه ای بود که در مورد بلوغ ملی روسیه قابل تصور بود.

خوب، بله، اما مرزها!

در واقع با گذشت زمان مرز نووروسیا را محکم تر کرد. یک قرن بعد، منطقه زرد روشن این نقشه 1897 پیامی غیرقابل انکار داد: در واقع، در اواخر امپراتوری روسیه هیچ شکی در مورد پدربودن سرزمین های مجاور دریای آزوف و دریای سیاه وجود نداشت - آنها اکنون بخشی از آن بودند "روسیه جدید" 1



پس از جنون جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی، البته، مرزهای بسیاری از اروپای شرقی و مرکزی به شدت با زسازی شد. به عنوان مثال، در به اصطلاح کنفرانس صلح

ورسای «versailles» در سال (1919)، کشورهای جدید از پارچه یا از قطعات کامل ساخته شدند مثل (چکسلواکی) و کشورهای از مدت طولانی مرده (لهستان) احیا شدند - هم در سرزمین‌های باستانی خودشان و هم همسایگان سابقشان .

یکی دیگر از این آثار پس از جنگ جهانی اول یوگسلاوی بود. این پادشاهی در دسامبر 1918 تشکیل شد و خانواده سلطنتی صربستان، Karadjordjevic، پادشاهان کشور جدید شدند، که تا سال 1929 به طور رسمی پادشاهی صرب‌ها، کروات‌ها و اسلونی‌ها نامیده می‌شد - زمانی که یوگسلاوی شد. تا سال 1946 به پیمان ورشو اتحاد جماهیر شوروی ادغام شد و مرزها و اجزای تشکیل دهنده آن در زیر نشان داده شده است .



عمارت ورسای واقع در شمال فرانسه محل برگزاری کنفرانس صلح



نیازی به گفتن نیست که همه این خلقتها و مرزهای حدوداً در سال 1919 مدتهاست که وجود ندارند پس از یک دهه جنگ داخلی و کشتار غیر نظامیان در دهه 1990، یوگسلاوی به هفت کشور مستقل تبدیل شد. و نه تنها این: مرزهای ظاهراً غیر مقدس یوگسلاوی توسط بمب‌های ناتو، تسلیحات، کمک‌های اقتصادی و سیاسی و عملیات‌های مخفی شکسته شد!

و سپس با پاره کردن نقشه‌های قدیمی ما نند یک «تکه کاغذ»، نا تو نهادهای ملی جدید را متعلق به خود کرد، با اکثریتی که اکنون در واقع اعضای پیمان آتلانتیک شمالی هستند - ارگانی که برای حفظ بالکان طراحی شده بود. مهار شد و اتحاد جماهیر شوروی سرنگون شد، که هیچ‌یک از این شرایط دیگر حتی وجود ندارد. به همین ترتیب، با اصرار استالین در یالتا، مرزهای امروزی لهستان به سمت غرب منتقل شد. در نتیجه، کشور احیا شده «لهستان» که قبلاً توسط وودرو ویلسون در ورسای برای جلب آرای رو به رشد غرب میانه لهستان ایجاد شده بود، نقشه کاملاً جدیدی به خود گرفت.

یعنی لهستان توسط قدرت‌های اروپایی در دهه 1790 تجزیه و از نقشه‌ها حذف شده بود. با خواسته‌های جاهلانه ویلسون در ورسای که آن را به اعماق سرزمین‌های تاریخی آلمان سوق داد و سوخت سیاسی برای بدخواهی هیتلر را فراهم کرد، احیا شده بود. و سپس به شدت دوباره دریالتا تنظیم شد، جایی که چرچیل بدبین و استالین بدخواه بر روزولت پیر ما نور دادند.

بنابراین، منطقه‌ای که با رنگ آبی تیره مشخص شده بود، لهستان ویلسون بود، اما نوار عظیم صورتی توسط FDR و چرچیل در یالتا به استالین هدیه شد. در همان زمان، مناطق قهوه‌ای رنگ از جمله شهر آزاد دانزیگ (گدانسک) و کریدور دانزیگ در سمت راست آن از بقایای آلمان هیتلری حذف شدند و به مقدار لهستان 3.0 بازگردانده شدند - و درست در نیمه اول قرن بیستم!



همین داستان برای چکسلواکی نیز صادق است. سه کشور تشکیل‌دهنده آن در ورسای از بقایای امپراتوری اتریش به هم پیوستند، اما در نهایت پس از پایان حکومت کمونیسم در

سال 1991 راه خود را ادامه دادند برای سایش «پوشیدن» پس از پارتیشن آنها بدتر نیست.



با این حال، هما‌نطور که اتفاق می‌افتد، یک نقشه مهندسی شده سیاسی پس از جنگ جهانی اول از منطقه وجود دارد که لغو نشده است. بنا به دلایلی که فقط توسط نئومحافظه کاران و اشنگتن و دستگاه دولتی جنگی شناخته شده است، مرزهای مدرن اوکراین - که توسط لنین، استالین و خروشچف پس از سال 1918 به هم چسبیده‌اند - ظاهراً از این قاعده مستثنی هستند.

در واقع، آن‌ها آنقدر مقدس تلقی می‌شوند که میمون‌کوبی اقتصاد جهانی را با یک جنگ تحریمی مخرب توجیه می‌کنند، حتی تا حدی که خطر رویارویی نظامی داغ بین دو قدرت هسته‌ای بزرگ جهان را تهدید می‌کنند.

البته، اگر کمونیست‌های سه‌گانه قرن بیستم که در بالا ذکر شد، خیرخواهان بشریت بودند، شاید کار نقشه‌سازی آنها توجیه می‌شد. تحت این تناقضات خوش‌خیم، آنها احتمالاً مردمانی با تاریخ قومی، زبانی، مذهبی و سیاسی-فرهنگی مشابه را در یک دولت و دولت طبیعی منسجم ترکیب می‌کردند. یعنی ملتی که ارزش ماندگاری، دفاع و شاید حتی مردن را دارد.

افسوس که کاملاً برعکس بود. از سال 1922 تا 1991 اوکراین مدرن تحت انحصار خشونت حاکمان وحشیانه تمامیت خواه خود بود. و هنگامی که آنها به طور موقت در طول نبردهای نظامی جنگ جهانی دوم کنترل خود را از دست دادند، نهاد اداری به نام اوکراین در درزها از هم جدا شد.

به این معنا که ناسیونالیست‌های محلی اوکراینی به ورماخت هیتلر در غارت‌هایش علیه یهودیان، لهستانی‌ها، روم‌ها و روس‌ها، هنگامی که برای اولین بار در مسیر خود به سمت استالینگراد از غرب کشور را در نوردید، پیوستند. و سپس، به نوبه خود، جمعیت روسیه

از دونباس و جنوب با ارتش سرخ در هنگام بازگشت انتقام جویانه آن از شرق، پس از پیروزی در نبرد خونینی که مسیر جنگ جهانی دوم را تغییر داد، لشکرکشی کردند.

بنا بر این جای تعجب نیست که اوکراین تقریباً از همان لحظه ای که از زیر یوغ کمونیستی بیرون آمد، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی به زباله دان تاریخ در سال 1991 کشیده شد، در جنگ داخلی سیاسی و واقعی غرق شده است. انتخاباتی که برگزار شد اساساً 50/50 در سطح ملی بود اما منعکس کننده آرای 20/80 در داخل مناطق بود. به این معنا که نامزدهای ملی‌گرای اوکراینی در مناطق غربی/مرکزی 80 درصد حاشیه رای به دست آوردند، در حالی که نامزدهای طرفدار روسیه مانند اکثریت‌ها در شرق/جنوب بودند.

این الگو به این دلیل رخ داد که زمانی که دست آهین حکومت توتالیتر در سال 1991 پایان یافت، تضاد عمیق و ریشه دار تاریخی بین ناسیونالیسم اوکراینی، زبان و سیاست مناطق مرکزی و غربی کشور و زبان روسی و قرابت‌های مذهبی و سیاسی تاریخی اوکراین دنباس و جنوب با عجله به سطح آمدند. به اصطلاح دموکراسی به سختی از این رقابت‌ها جان سالم به در برد تا اینکه در فوریه 2014 یکی از "انقلاب‌های رنگی" و "اشنگتن سرانجام" موفق شد. "به این معنا که واشنگتن فوق‌الذکر کوپه دولتی تحت رهبری ناسیونالیست‌ها را برانگیخت و تا مین مالی کرد به تعادل ضعیف پسا کمونیستی پایان داد.

در مورد تأثیر شوک نامطلوب کودتای میدان بر حاکمیت و سیاست خارجی اوکراین در رابطه با روسیه، نقشه‌های زیر تمام آنچه را که باید بدانید به شما می‌گوید. اولین نقشه مربوط به انتخابات ریاست جمهوری سال 2004 است که توسط یوشچنکو، نامزد ملی‌گرای اوکراینی، که در مناطق زرد نقشه، بر یانوکویچ طرفدار روسیه، که مناطق آبی شرق و جنوب را فراگرفته بود،



نقشه دوم مربوط به انتخابات 2010 است که همان انشعاب شدید منطقه ای را نشان می‌دهد، اما این بار یانوکویچ نامزد طرفدار روسیه پیروز شد.

در نقشه زیر، قسمت‌های آبی تیره در شرق دور (دونباس) نشان دهنده رای 80 درصدی یا بهتر به ویکتور یانوکوویچ در انتخابات 2010 است. در مقابل، مناطق قرمز تیره در غرب 80 درصد یا بیشتر به ناسیونالیست اوکراینی، یولی تیموشنکو رای دادند. به عبارت دیگر، انحراف در رای دهندگان اوکراینی آنقدر شدید بود که شکاف فعلی آمریکا را در مقایسه با ایالت قرمز/آبی به سختی قابل توجه به نظر می‌رساند.

همانطور که اتفاق افتاد، مجموع انحرافات طرفدار یانوکوویچ از شرق و جنوب (دونباس و کریمه) به 12.48 میلیون رای و 48.95 درصد از کل اضافه شد، در حالی که مجموع انحرافات قرمز شدید در مرکز و غرب (اراضی گالیسیا شرقی قدیم و لهستان) 11.59 میلیون رای و 45.47 درصد کل رای‌ها را به خود اختصاص دادند.

با بیانی متفاوت، تصور اینکه رای دهندگانی که بر اساس منطقه ای/قومی/زبانی به شدت تقسیم شده‌اند، دشوار است. با این حال، این یکی از مواردی بود که هنوز حاشیه پیروزی به اندازه کافی واضح (3.6 درصد) برای یانوکوویچ ایجاد کرد - به طوری که با اکراه توسط همه طرف‌ها پذیرفته شد. این امر به ویژه زمانی آشکار شد که تیموشنکو، نخست وزیر فعلی، چالش انتخاباتی خود را چند هفته پس از دور دوم در فوریه 2010 پس گرفت.

البته در آن مقطع، روسیه به هیچ وجه با دولت کیف رابطه نداشت، زیرا اساساً «حزب مناطق» یانوکوویچ بر اساس بخش‌های طرفدار روسیه (مناطق آبی) رای دهندگان اوکراینی بود.

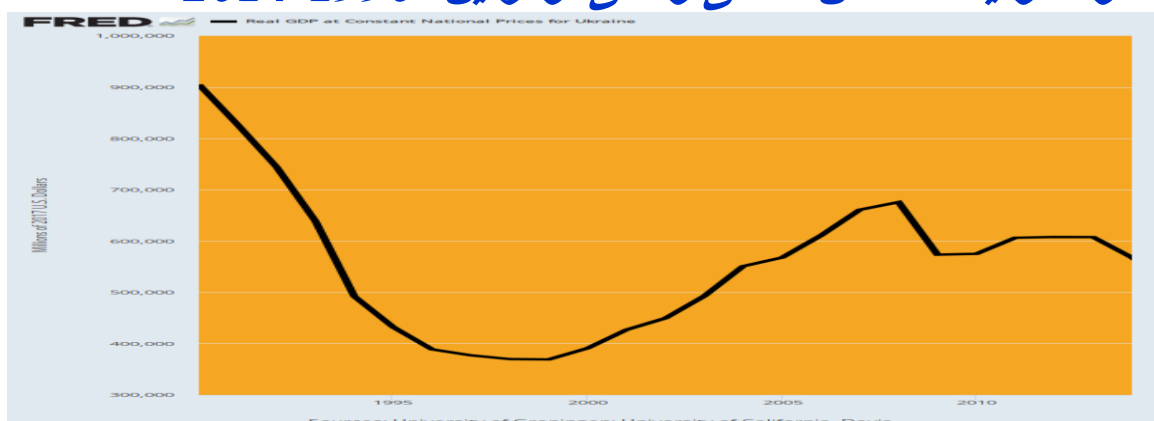
در طول چند سال بعد، پرونده سبب اقتصادی که اوکراین بود، تلاش کرد تا شرایط خود را از طریق ایجاد یک توافق بین اتحادیه اروپا و روسیه در رابطه با کمک‌ها و معاملات تجاری بهبود بخشد.

و رهبران این کشور ممکن است چنین کرده باشند: پس از سقوط کمونیسم، اوکراین به مخزن فساد مالی تبدیل شده بود که در آن تعداد انگشت شماری از الیگارش‌ها کشور را کور کرده بودند. بر نتیجه تولید ناخالص داخلی واقعی آن تا سال 2014 به 568 میلیارد دلار (2017 دلار) کاهش یافت، که به کاهش 37 درصدی حتی نسبت به اقتصاد کمونیستی نخ نما در سال 1990 منجر شد. بر این اساس، دولت یانوکوویچ که ظاهراً طرفدار روسیه

است، در مارس 2012 توافقنامه همکاری فوق را با اتحادیه اروپا آغاز کرد که قرار بود مزایای تجاری و بسته کمکی صندوق بین المللی پول را فراهم کند .

با این حال، رهبران اتحادیه اروپا اصرار داشتند که هیچ توافقی نمی‌تواند تصویب شود مگر اینکه اوکراین به نگرانی‌های مربوط به "وخامت آشکار دموکراسی و حاکمیت قانون"، از جمله زندانی شدن یولیا تیموشنکو در سال 2011 رسیدگی کند. در واقع، رئیس جمهور برای رسیدگی به این نگرانی‌ها یانوکوویچ از پارلمان خواست قوانینی را تصویب کند تا اوکراین معیارهای اتحادیه اروپا را برآورده کند.

سقوط تولید ناخالص داخلی واقعی اوکراین، 1990-2014



اما این وام موازی 4 میلیارد دلاری صندوق بین المللی پول بود که تبدیل به نی شد که کمر شتر را شکست. به گفته مایکولا آزاروف، نخست وزیر وقت، "شرایط بسیار سخت" وام صندوق بین المللی پول (که توسط صندوق بین المللی پول در نوامبر 2013 ارائه شد) شامل کاهش بودجه بزرگ و افزایش 40 درصدی در قبوض گاز طبیعی بود. ثابت شد که این تپه‌ها برای اکثر جناح‌های داخل سیاست تکه تکه شده اوکراین، تپه‌هایی هستند که نمی‌توان از آن‌ها بالا رفت.

بر این اساس، خواسته‌های صندوق بین المللی پول دلیل اصلی تصمیم ناگهانی دولت اوکراین برای تعلیق مقامات امضای توافقنامه همکاری با اتحادیه اروپا شد. در عوض، کیف به سرعت در پاییز 2013 به توافقی با روسیه مبدل شد، روسیه که حاضر بود 15 میلیارد دلار وام بدون پیش شرط‌های سخت صندوق بین المللی پول بدهد. همچنین، مسکو به اوکراین برای خرید گاز بزرگ اوکراین از روسیه تخفیف ارائه کرد.

بقیش تاریخ است. همانطور که در بالا ذکر شد، نئومحافظه‌کاران واشنگتن نمی‌خواستند چرخش کی‌یف به روسیه را ببینند.

بنابراین آنها وارد عمل شدند و تمام ابزار امپراتوری - سیا، وزارت خارجه، NED، سازمان های غیر دولتی والیگاری های موردعلاقه اوکراینی را به کار بردند تا بر سرکوب توافق روسیه و برکناری یانوکوویچ از مقام خود متحمل شوند.

در مصاحبه بعدی بایک روزنامه نگار آمریکایی، در واقع، الیگارشی میلیاردی اوکراینی و رهبر اپوزیسیون، پترو پوروشنکو (که بعداً رئیس جمهور شد) به وضوح گفت که این طرح براندازی قانون اساسی کشور و روی کار آمدن یک دولت غیر منتخب و ضد روسیه بود. قرارداد با مسکو را عمیقاً شش خواهد کرد:

از ابتدا یکی از برگزار کنندگان میدان بودم. کانال تلویزیونی من - کانال 5 - نقش فوق العاده مهمی داشت. ... در 11 دسامبر، زمانی که ما ویکتوریا نولند، معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده و اتحادیه اروپا را داشتیم. دیپلمات کاترین اشتون در کیف، در طول شب شروع به هجوم به میدان کردند.

بنابراین، هرگز نباید فراموش کرد که کودتا که دولت منتخب بر اساس قانون اساسی در کیف را سرنگون کرد، یک اقدام 5 میلیارد دلاری تمام دست و اشنگتن بود. بدون دستاورد سنگین وزارت امور خارجه ایالات متحده و سایر بازوهای امپراتوری فوق الذکر هرگز به عنوان یک کودتای موفق تغییر رژیم به نتیجه نمی رسید.

نیازی به گفتن نیست که باطل کردن انتخابات یک کشور - با پشتوانه چماق قدرت نظامی ناتو و هویج میلیاردی کنسرسیوم و اشنگتن / اتحادیه اروپا / صندوق بین المللی پول - مداخله لیگ بزرگ است. خوب، به جز ریاکاری بی معنای سیاست خارجی و اشنگتن.

در واقع، همانطور که اوپاما، رئیس جمهور سابق آمریکا در آن زمان به سی ان ان گفت، و اشنگتن فقط به تجارت «ملت ضروری» خود می پرداخت. این "شکوفایی دموکراسی" دیگری را تشویق کرد و به همین منظور،

میانجی گری توافقی برای انتقال قدرت در اوکراین شد .

واسطه معامله چشم من !

این یک نقض آشکار و غیر قابل توجیه به اصطلاح "قوانین بین الملل" بود، زیرا در خدمت اهداف اراده به قدرت نئو محافظه کاران و اشنگتن بود و دستگاه سیاست خارجی آمریکا را که در حال حاضر کاملاً منسوخ شده بود در بازی هژمونی نگه داشت. مشتری جدید برای فروش اسلحه .

فراموش نکنید که حمایت گسترده سیاسی و مالی واشنگتن از قیام میدان در خیابان‌های کیف، و سپس به رسمیت شناختن تقریباً آنی کودتای ناشی از آن به‌عنوان دولت رسمی اوکراین، حمله‌ای مستقیم به حاکمیت این کشور بود.

سناتور فقید و منفور جان مک کین حتی برای ابراز همبستگی با فعالان یورومیدان به کیف رفت. مک کین با رهبران اپوزیسیون، از جمله اعضای حزب راست افراطی سوپودا شام خورد و بعداً در طی یک تظاهرات گسترده در میدان حاضر شد.

او در آنجا شانه به شانه رهبر سوپودا، اوله تیاهنئیوک، که اعتقادات طرفدار نازی‌ها را پنهان نمی‌کرد، ایستاد.



اما اقدامات مک کین در مقایسه با رفتار ویکتوریا نولند، دستیار وزیر امور خارجه در امور اروپا و اوراسیا، الگویی از خویشتن‌داری دیپلماتیک بود، که اتفاقاً به زودی به همان سمت در دولت بایدن بازگشت و همین کار را انجام داد. یعنی سیاست‌های نئومحافظه کاری جنگی.

با عمیق‌تر شدن بحران سیاسی اوکراین، نولند وزیردستانش در حمایت از تظاهرکنندگان ضد یانوکوویچ گستاخ‌تر شدند. نولند در سخنرانی خود در بنیاد ایالات

متحد و اوکراین در دسامبر 2013 اشاره کرد که در هفته های پس از شروع تظاهرات، سه بار به اوکراین سفر کرده است. او که در 5 دسامبر از میدان بازدید کرد، به تظاهرکنندگان شیرینی داد و از آرمان آنها حمایت کرد

رفتار واشنگتن نه تنها به منزله مداخله بود، بلکه با عروسک گردانی هم مرز بود. در یک نقطه، سفیر ایالات متحده پیات به پویایی پیچیده در میان سه رهبر اصلی اپوزیسیون افراتی ناسیونا لیست، آرسنی یاتسنیوک، اوله تیاهنیوک و ویتالی کلیچکو اشاره کرد.

هم پیات و هم نولند می خواستند تیاهنیوک و کلیچکو را از یک دولت موقت دور نگه دارند. در مورد اول، آنها نگران روابط افراتی نئونازی او بودند. در دومی، به نظر می رسید که از او می خواهند منتظر بماند و برای یک مقام بلندمدت پیشنهاد بدهد (این قهرمان سابق بوکس، شهردار متعصب فعلی کیف شد).

بنابراین، نولاند به طور معروف بیان کرد

که من فکر نمی کنم که کلیچ باید وارد دولت شود. فکر نمی کنم لازم باشد.» او افزود که آنچه یاتسنیوک به آن نیاز دارد «کلیچ و تیاهنی باک در بیرون است».

این دو دیپلمات همچنین آماده بودند تا دخالت گسترده ایالات متحده در آشفتگی سیاسی اوکراین را با آوردن مرد بزرگ تشدید کنند.

پیات به صراحت گفت

ما می خواهیم تلاش کنیم که شخصی با شخصیت بین المللی به اینجا بیاید و به ماما کمک کند که " ... چیزی [انتقال سیاسی] است " .

نولند به وضوح جو بایدن معاون رئیس جمهور را برای این نقش در نظر داشت . نولاند با اشاره به اینکه مشاور امنیت ملی معاون رئیس جمهور مستقیماً با او در تماس بود، گفت که به او گفته است... : « احتمالاً فردا برای یک پسر عاطفی و برای اینکه جزئیات را حفظ کنم بنابراین بایدن مایل است » .

به عبارت دیگر، ویکتوریا نولند فقط به برخی از عوامل مخفی نگفت که در رسانه های اجتماعی اوکراین تبلیغات بخرند، همانطور که روسیه در انتخابات سال 2016 آمریکا متهم شد. برعکس، او در واقع جانشین یانوکوویچ و کل کابینه را انتخاب کرد !

و ما این را از تماس تلفنی هک شده بین نولند و سفیر ایالات متحده در کیف می دانیم . در بحث در مورد اینکه چه کسی باید دولت مستقر در واشنگتن را رهبری کند، نولند روشن کرد که نخست وزیر بعدی چه کسی خواهد بود و باید با چه کسی مشورت کند .

نولاند: من فکر می‌کنم یاتس (آرسنی یاتسنیوک) فردی است که تجربه اقتصادی و تجربه حکومتی دارد ... چیزی که او نیاز دارد، کلیچ و تیاهنی باک در بیرون است. او باید چهار بار در هفته با آنها صحبت کند، می‌دانید .

همانطور که مشخص شد، رهبران کودتا به طور کامل از توصیه های نولاند پیروی کردند و "یتس" را به عنوان نخست وزیر جدید انتخاب کردند. اما چهار رپست از یازده رپست کابینه را نیز با نئونازی های خشمگین ضد روسیه پر کرد .

در واقع، در مرکز کودتا، سازمان های اوکراینی به نام Svoboda (حزب سوسیالیست ملی اوکراین) و بخش راست قرار داشتند. قهرمان ملی آنها یک استپان باندرا بود - یکی از همکاران هیتلر که رهبری انحلال هزاران لهستانی، یهودی و سایر اقلیت ها را بر عهده داشت، زیرا ورماخت نازی، همانطور که قبلاً ذکر شد، از طریق اوکراین به سمت استالینگراد در اوایل دهه 1940 راه یافت. در واقع، به یکی دیگر از بنیانگذاران و رهبر Svoboda، آندری پاروبی، مجموعه ای از وزارت دفاع، نیروهای مسلح، اجرای قانون، امنیت ملی و اطلاعات داده شد. اینکه کرملین از این تحولات نگران شده بود و جمعیت روسی زبان کریمه و دونباس (منطقه آبی رنگ در نقشه انتخاباتی بالا) از پاکسازی قومی به رهبری دولت ملی‌گرای جدید اوکراین در کیف می‌ترسیدند، جای تعجب نیست .

در واقع، اولین قانون قانونی دولت جدید لغو قانون کیوالوف-کولسنیچنکو در سال 2012 در 23 فوریه 2014 بود که زبان روسی را زبان رسمی کرد. همانطور که یکی از مفسران اشاره کرد، کمی انگار کودتاچیان تصمیم گرفتند که فرانسوی و ایتالیایی دیگر زبان های رسمی در سوئیس نباشند.

ممنوعیت زبان روسی باعث طوفانی در جمعیت روسی زبان شد. این منجر به سرکوب شدید علیه مناطق روسی زبان (اودسا، دنپروپتروفسک، خارکف، لوگانسک و دونتسک) شد که در فوریه 2014 آغاز شد و به نظامی شدن اوضاع و برخی قتل عام های بدنام منجر شد (مردم اودسا و ماریوپل نفرت انگیزترین آنها بودند) .

در پایان تابستان 2014، کریمه پس از یک همه‌پرسی گسترده به مادر روسیه بازگشت و جمهوری های خودخوانده دونتسک و لوگانسک به موضوع جنگ داخلی شرورانه‌ای تبدیل شدند که توسط کیف انجام شد .

همانطور که در جاهای دیگر تقویت کردیم، سواستوپل در کریمه محل اصلی ناوگان دریایی روسیه تحت رهبری تزارها و کمیسرها بوده است. پس از 171 سال به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین مادری روسیه، تنها از نظر فنی در خلال یک جابجایی الهام گرفته از خروشچف در سال 1954 بخشی از اوکراین شد .

واقعیت این است که تنها 10 درصد از جمعیت کریمه اوکراینی زبان هستند و این کودتا در خیابان های کیف توسط ناسیونالیست های افراطی اوکراینی ضد روسی و پروتا

فاشیست ها بود که باعث وحشت روسی زبانان کریمه و نگران شدن مسکو شد. بر مورد وضعیت پایگاه دریایی تاریخی خود، که هنوز برای آن تا دهه 2040 اجاره نامه داشت.

بنابراین، طی یک همه پرسی در مارس 2014، 83 درصد از کریمه های واجد شرایط به رای دادن شرکت کردند و 97 درصد از آنها با لغو فرمان سال 1954 هیئت رئیسه شوروی که روسیه-کریمه را به اوکراین هدیه کرد، موافقت کردند. مطلقاً هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد 80 درصد کریمه هایی که به این ترتیب به قطع وابستگی کوتاه مدت تاریخی خود به اوکراین رأی دادند، توسط مسکو تهدید یا اجبار شده بودند.

در واقع، آنچه آنها واقعاً از آن می ترسیدند احکامی علیه زبان و فرهنگ روسی بود که از کیف صادر می شد. و دقیقاً همین موضوع در مورد جمعیت روسی زبان دونباس صادق بود.

بنا بر این، در چارچوب گسترش بی امان و بیهوده ناتو تا مرزهای کشور منقبض شده روسیه، واشنگتن صرفاً از سرنگونی دولت منتخب بر اساس قانون اساسی اوکراین در فوریه 2014 حمایت مالی و حمایت مالی نکرد. همچنین به مدت هشت سال بدون وقفه، جایگزین آشکار خونریزی را که 14000 غیرنظامی و نظامی تلفات داده بود، حتی قبل از شروع جنگ داغ فعلی مسدود کرد. در عین حال، اوکراین می توانست با خودمختاری برای استان های روسی زبان دونباس تقسیم شود - یا حتی الحاق به کشور روسیه که اساساً این جوامع از آن سرچشمه گرفته اند.

بنابراین حقیقت وحشتناک موضوع این است: واشنگتن با افزودن توهین به جراحت پس از کودتای آشکارا احمقانه و بی پروا خود در فوریه 2014، اکنون اصرار دارد که نوه ها و نوه های ارتش صنعتی استالین در دونباس باید توسط نوه ها و نوه های او اداره شوند. همدستان هیتلر در کیف، خواه ناخواه

با این حال، این شکاف تاریخی دقیقاً همان جایی است که جنگ داخلی کنونی آغاز شد.

و همچنین به همین دلیل است که تقسیم یک سیاست مصنوعی که توسط دیکتاتورهای کمونیست قرن بیستم به هم پیوسته است، تنها راه نجات است.

عامل نا تو

مدیر فعلی سیاه و ویلیام جی برنز، در واقع در سال 2008، زمانی که به عنوان سفیر ایالات متحده در روسیه خدمت می کرد، سرکوب نهایی اوکراین را به رسمیت شناخت.

پس از اعلام آرزوهای اوکراین در نا تو در کنفرانس امنیتی بخا رست آن سال، برنز یک کابل مخفی نوشت (که متعاقباً توسط ویکی لیکس منتشر شد) با عنوان

Nyet به معنای *Nyet* است: خطوط قرمز گسترش ناتو روسیه.

پیام ارسالی به واشنگتن حاوی یک هشدار جدی درباره مشکلاتی بود که در راه است:

آرزوهای اوکراین و گرجستان در ناتو نه تنها بر اعصاب خام روسیه تأثیر می گذارد، بلکه نگرانی های جدی در مورد عواقب ثبات در منطقه ایجاد می کند. روسیه نه تنها محاصره و تلاش برای تضعیف نفوذ روسیه در منطقه را درک می کند، بلکه از عواقب غیر قابل پیش بینی و کنترل نشده ای که به طور جدی بر منافع امنیتی روسیه تأثیر می گذارد، بیم دارد.

کارشناسان به ما می گویند که روسیه به ویژه نگران است که اختلافات شدید در اوکراین بر سر عضویت در ناتو، با اکثریت جامعه قومی-روسی مخالف عضویت، می تواند منجر به انشعاب بزرگ، شامل خشونت یا در بدترین حالت، جنگ داخلی شود. در آن صورت، روسیه باید تصمیم بگیرد که آیا مداخله کند یا خیر. تصمیمی که روسیه نمی خواهد با آن روبرو شود.

او درست متوجه شد!

برای بیش از دو دهه، سیاست گسترش ناتو واشنگتن خنجری بوده است که در قلب یک سیاست ذاتاً تقسیم شده اوکراین هدف قرار گرفته است - تقسیمی که توسط 69 سال حکومت وحشیانه کمونیستی سرکوب شده بود، اما پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در سال 1991 آشکار شد.

بنابراین، همانطور که برنز پیش بینی کرد، در پاسخ به کودتای 2014، اوکراینی های روسی زبان در منطقه شرقی دونباس علیه دولت کودتا در کیف قیام کردند که آنها آن را به عنوان یک رژیم دست نشانده غیرقانونی غربی، مملو از نئونازی های ضد روسیه محکوم کردند.

فعالان استقلال اعلام کردند که دو ایالت خود مختار جدید به نام های جمهوری خلق دونتسک و لوگانسک ایجاد شده اند. به نوبه خود، دولت جدید اوکراین ضد روسیه در کیف، با حمایت نظامی و تسلیحات فراوان غرب، جنگی وحشیانه را علیه این جمهوری های جدا شده به راه انداخت - حمله ای که تا حمله روسیه در 24 فوریه 2022 ادامه داشت.

با آشکار شدن حمله کیف به دونباس، بیش از 14000 اوکراینی کشته شدند و صدها هزار نفر دیگر آواره شدند - همه اینها قبل از شروع تهاجم روسیه.

علاوه بر این، شیوه ای که در آن دو جمهوری جدید جدا شده خود را برای مبارزه با نیروهای کی‌یف مسلح کردند، همه آنچه را که باید در مورد اختلافات عمیق در سیاست اوکراین بدانید، به شما می‌گوید. اینها شکاف‌هایی بودند که فوراً توسط کودتای میدان آشکار شدند.

به گفته ژاک باود، مشاور ناتو در اوکراین در آن دوره، جنگنده‌های جدا شده جمهوری اسلحه خود را عمدتاً از واحدهای اوکراینی جدا شده به دست آوردند، نه روسیه! ای مردم، وقتی کل واحدهای نظامی با اسلحه و جنگیدن به جنگ می‌روند، شما با اختلاف نظرهای جزئی در میان جمعیت یک ملت سر و کار ندارید. این نشانه نزاع عمیق و احتمالاً آشتی‌ناپذیر است. همانطور که باود بیشتر اشاره کرده است

در سال 2014، من در ناتو بودم، مسئول مبارزه با تکثیر سلاح‌های سبک، و ما (در حال تلاش) بودیم که تحویل تسلیحات روسیه به شورشیان را شناسایی کنیم تا ببینیم آیا مسکو (در این مورد) در آن دخالت دارد یا خیر.

شورشیان به لطف فرار واحدهای اوکراینی روسی‌زبان که به سمت شورشیان می‌روند مسلح شده‌اند. با پیشرفت شکست‌های اوکراینی، کل تانک، توپخانه یا گردان‌های ضد هوایی در صفوف اتونومیست‌ها افزایش یافت. این همان چیزی است که اوکراینی‌ها را وادار کرد تا به توافقات مینسک متعهد شوند.

با این حال، درست پس از امضای توافقنامه مینسک 1 در سپتامبر 2014، رئیس‌جمهور وقت اوکراین و الیگارش فاسد، پترو پوروشنکو، عملیات گسترده ضد تروریستی را علیه دونباس آغاز کرد. اما با توصیه ضعیف افسران ناتو، اوکراینی‌ها در دبالتسوو شکست سختی را متحمل شدند که آنها را مجبور کرد به توافقنامه مینسک 2 در فوریه 2015 متعهد شوند.

همانطور که اتفاق افتاد، این توافق‌نامه‌ها نه جدایی و نه استقلال جمهوری‌ها، بلکه خودمختاری آنها را در چارچوب اوکراین پیش‌بینی کرد. یعنی وضعیت نهایی جمهوری‌ها قرار بود بین کیف و نمایندگان جمهوری‌ها برای یک راه‌حل داخلی برای بحران دوپارگی سیاسی اوکراین مذاکره شود.

اما با توجه به نوشته‌های واشنگتن، این امر انجام نمی‌شد. در عوض، دولت کیف پس از کودتا به مدت هشت سال جنگ داخلی وحشیانه‌ای را علیه دونباس به راه انداخت. این حمله توسط اوکراینی‌های روسی‌زبان که به شدت ترسیده‌اند از حکومت شدن توسط عناصر نئونازی که در دولت کیف، نیروهای نظامی و امنیتی (SBU) نفوذ کرده بودند، مقاومت کردند.

در واقع، با وجود اینکه زلنسکی به عنوان نامزد صلح نامزد شده بود، کبیوش را بلافاصله پس از روی کار آمدن خود در سال 2019 در مینسک 2 قرار داد. البته توافق نامه های مینسک توضیح می دادند که چگونه کیف می تواند مناطق جدا شده خود را با پیشنهاد ژنرال به آنها ادغام کند. عفو، خودمختاری بیشتر، و نمایندگی در دولت.

اما پس از اینکه جان وی توسط شبه نظامیان آزوف مستقر در ارتش اوکراین تهدید شد، زلنسکی و سایر مقامات ارشد اعلام کردند که توافقات مینسک قابل اجرا نیست. در عوض، آنها ادعا کردند که تنها پس از تسلط مجدد بر مناطق تحت کنترل شورشیان می توانند به تعهدات خود بر اساس توافقات ادامه دهند.

ناگفته نماند که تا آنجا که به جمهوری های جدا شده مربوط می شود، ابتدا خلع سلاح و مذاکرات بعداً شروعی پوچ بود. در واقع، پس از پاییز سال 2019، دولت زلنسکی برای تشدید شدید جنگ داخلی خشمگین اقدام کرد.

به همین منظور، حتی با صدور فرمان اجرایی زلنسکی مبنی بر بازپس گیری کریمه، الحاق به ناتو به قانون اساسی آن اضافه شد. با این حال، همانطور که بارها توضیح داده ایم که قلمرو و مکان استراتژیک ترین پایگاه دریایی روسیه تا سال 1954 که خروشچف آن را برای کمک به حفظ جانشینی پس از مرگ استالین به حاکمان کمونیست وحشی در کیف هدیه داد، هرگز بخشی از اوکراین نبود.

علاوه بر این، هنگامی که زلنسکی جنگ داخلی را تشدید کرد، این ایده که اوکراین با یک کارکرد ربطی دارد، به علاوه دموکراسی معنای خود را از دست داد. دولت زلنسکی به زودی سیاستمداران برجسته اپوزیسیون را دستگیر کرد، تمام رسانه های مخالف را با ترکیب چندین شبکه تلویزیونی در یک شبکه تبلیغاتی دولتی تعطیل کرد و همانطور که قبلاً دیدیم، در ابتدا حتی استفاده از زبان روسی را غیرقانونی اعلام کرد.

خیلی قبل از حمله روسیه در 24 فوریه 2022، جنگ داخلی خونینی در سیاست غیرطبیعی به نام اوکراین در گرفت. دومی ذاتاً با توجه به شکاف های قومی عمیق و به ویژه میراث تاریخ خونین فوق الذکر در طول جنگ جهانی دوم، زمانی که کشور به شدت بین جمعیت های وفادار به ورماخت هیتلر و کسانی که با ارتش سرخ استالین همسو بودند، تقسیم شده بود، ساخته نشد. ما نند پس از جنگ داخلی آمریکا، خصومت برای چندین دهه ادامه داشت.

بنابراین، همانطور که ژاک بود اشاره کرد، این یک جنگ داخلی بود: هرگز نیروهای اصلی روسیه در دونباس قبل از 24 فوریه 2022 وجود نداشتند. حتی نقشه اطلاعاتی ایالات متحده که توسط واشنگتن پست در 3 دسامبر 2021 منتشر شد، نیروهای روسی را در این منطقه نشان نمی دهد. دونباس.

در واقع، تا اکتبر 2015، واسیل هریتساک، مدیر سرویس امنیتی اوکراین (SBU)، اعتراف کرد که تنها 56 جنگنده روسی در دونباس مشاهده شده اند. حتی به سختی قابل مقایسه با سوئیزی هایی بود که در آخر هفته ها در بوسنی می جنگند، در دهه 1990، یا مزدوران فرانسوی که امروز در اوکراین می جنگند.

ارتش اوکراین در آن زمان در وضعیت اسفناکی قرار داشت. در اکتبر 2018، پس از چهار سال جنگ، دادستان ارشد نظامی اوکراین، آنتولی ماتیوس، گفت که اوکراین 2700 سرباز را در دونباس از دست داده است، اما نه از تلفات جنگی بسیار بزرگتر. در عوض، وی تلفات را شامل 891 مورد از بیماری، 318 مورد ناشی از تصادفات رانندگی، 177 مورد از حوادث دیگر، 175 مورد ناشی از مسمومیت (الکل، مواد مخدر)، 172 مورد ناشی از بی احتیاطی با سلاح، 101 مورد ناشی از نقض قوانین ایمنی، 228 مورد از قتل و 615 مورد از خودکشی ذکر کرد!

در واقع، ما نند هر چیز دیگری در اوکراین، ارتش به شدت توسط فساد کادرهای خود تضعیف شده است. بر اساس گزارش وزارت کشور بریتانیا زمانی که نیروهای ذخیره در مارس-آوریل 2014 فراخوانده شدند، 70 درصد در جلسه اول، 80 درصد برای جلسه دوم، 90 درصد برای جلسه سوم و 95 درصد برای جلسه چهارم حاضر نشدند.

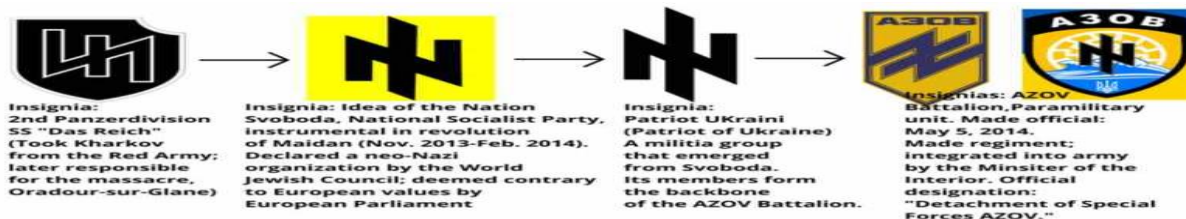
بنا بر این، برای جبران کمبود سرباز، دولت اوکراین به شبه نظامیان شبه نظامی متوسل شد. آنها اساساً از مزدوران خارجی تشکیل شده بودند. از سال 2020، آنها حدود 40 درصد از نیروهای اوکراین را تشکیل می دادند و طبق تحقیقات عمیق رویترز، تعداد آنها حدود 102000 نفر بود. به این معنا که بسیاری از نیروهای نظامی اوکراین در آستانه تهاجمات روسیه توسط ایالات متحده، بریتانیا، کانادا و فرانسه تسلیح، تا مین مالی و آموزش دیده بودند.

این شبه نظامیان که از گروه های راست افراطی که انقلاب یورومیدان را در سال 2014 رهبری کردند، نشات می گیرند، از افراد متعصب و وحشی تشکیل شده اند. شناخته شده ترین آنها هنگ آزوف است که نشان آن یادآور لشکر SS Das Reich Panzer 2 است. این مورد مورد احترام ملی گرایان در اوکراین به دلیل آزادسازی خارکف از دست شوروی در سال 1943 است.

هیچ کدام از اینها راز نیست، حتی اگر از روایت خبری 7/24 منع شده باشد. بنابراین غرب از شبه نظامیانی که از سال 2014 تاکنون مرتکب جنایات گسترده علیه غیر نظامیان دونباس شده اند، از جمله تجاوز، شکنجه و قتل عام، حمایت می کند و به تسلیح آنها ادامه می دهد.

بعلاوه، ادغام این نیروهای شبه نظامی در گارد ملی به هیچ وجه با "غیره زدایی"،

همانطور که اغلب ادعا می شود، همراه نبود. در میان نمونه های فراوان، نشانه های هنگ آزوف آموزنده است:



سرانجام، در آستانه تهاجم، دولت کی یف برای تشدید شدید جنگ داخلی و مبارزات وحشیانه خود علیه جمهوری های جدا شده اقدام کرد. هما نظر که گزارش های روزانه ناظران OSCE (سازمان امنیت و همکاری در اروپا) نشان می دهد، از 16 فوریه - یک هفته قبل از تهاجم - گلوله باران های توپخانه اوکراینی جمعیت غیرنظامی دونباس به طرز چشمگیری افزایش یافت. طبیعتاً نه رسانه ها، نه اتحادیه اروپا، نه ناتو و نه هیچ دولت غربی حتی شفاهی واکنش نشان ندادند و مداخله نکردند.

در همان زمان، گزارش هایی از اقدامات خرابکارانه در دونباس نیز منتشر شد. در 18 ژانویه، جنگنده های Donbass خرابکاران مجهز به تجهیزات غربی و لهستانی صحبت می کنند که به دنبال ایجاد حوادث شیمیایی در Gorlivka بودند.

بمباران توپخانه اوکراین بر روی جمعیت دونباس همانطور که در زیر نشان داده شده است به شدت ادامه یافت - بنابراین در 23 فوریه، دو جمهوری از روسیه درخواست کمک نظامی کردند. و در 24 ام، ولادیمیر پوتین به ماده 51 منشور سازمان ملل استناد کرد که کمک های نظامی متقابل را در چارچوب یک اتحاد دفاعی فراهم می کند.

در آن زمان، جنگ داخلی اوکراین بین المللی شد و ملتی مصنوعی که «تا آخر ساخته نشده بود» در تیررس مرگ قرار گرفت.

Number of Explosions in Donbass (19-20 February 2022)



The massive increase in shelling against the population of Donbass on February 16 told the Russians that a major offensive was imminent. This is what led Putin to recognize the independence of the Republics and to consider an intervention under Article 51 of the UN Charter.

(Source: OSCE SMM Daily Reports)

در واقع، حقیقت واقعی ماجرا این است که واشنگتن امپریالیستی اکنون در حال درو کردن گردبادی است که طی دهه ها با مداخله گسترده در سیاست داخلی و فرآیند

حکومت داری کشورهای سراسر جهان کاشته بود - که تصویر بالا در مورد کودتای اوکراین و خونین آن است. عواقب بعدی فقط آخرین گله جوجه هایی است که برای جوجه کشی به خانه می آیند.

برخلاف بمب افکنی، جنون گرایی و اخلاق گرایی تند و تیز که از واشنگتن و رسانه های جریان اصلی سرازیر می شود، آمریکا مطلقاً هیچ منفعتی برای امنیت ملی - حتی تا به امروز - در مناقشه بین پوتین و کودتای غیرقانونی که در فوریه 2014 کی یف را به دست گرفت، نداشت. این موضوع تغییر کرد. همه چیز را از بین برد و از زیر حملات تقدس آمیز کنونی واشنگتن به پوتین بیرون زد تا در نهایت به بازی خودش متوسل شود.

همانطور که گفتیم، اوکراین "برای ماندگاری ساخته نشده است". با وجود همه این واقعیت های نفرین آمیز، زلنسکی همچنان با تحقیر و متکبرانه از واشنگتن و غرب می خواهد که در جنگ جهانی سوم (مثلاً منطقه پرواز ممنوع) بایستند تا از هرج و مرج از این مصنوعات تاریخ اخیر که به نام نامیده می شود دفاع کنند. اوکراین.

به هر حال، اگر به گفته خود اسب، اگر اوکراین در وهله اول مایل بود سرزمین های تاریخی روسیه کریمه و دونباس را واگذار کند، هیچ جنگی رخ نمی داد، پس چرا واشنگتن برای مذاکره خط مشی ایجاد نمی کند. جدول برای ارائه فقط آن؟

اگر حقیقت را گفته شود، البته، علاقه ای به پایان دادن به جنگ اوکراین یا نجات ملتی که نمی توان و نباید نجات داد، ندارد.

برعکس، واشنگتن و دست اندرکاران رسانه ای آن چنان دیوانه هیستری ضد پوتین شده اند که تا زمانی که خود روسیه سرنگون نشود، سیر نخواهند شد - حتی اگر این تهدید بی باشد که کل سیستم پرداخت و تجارت جهانی مبتنی بر دلار را در بر بگیرد. شکوفایی ضعیف آمریکا به آن بستگی دارد.

چند سطر در مورد نویسنده این مقاله :

دیوید استاکمن دو دوره نماینده کنگره از میسیگان بود. او همچنین مدیر دفتر مدیریت و بودجه تحت ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. پس از ترک کاخ سفید، استاکمن 20 سال کار در وال استریت داشت. او نویسنده سه کتاب است، پیروزی سیاست: چرا انقلاب ریگان شکست، تغییر شکل بزرگ: فساد سرمایه داری در آمریکا، **TRUMPED!** ملتی در آستانه نابودی... و چگونه آن را برگردانیم، و حساب بزرگ پول اخیراً منتشر شده: از خود در برابر طوفان تورم آینده محافظت کنید. او همچنین بنیانگذار *David Stockman's Contra Corner* و *David Stockman's Bubble Finance* Trader است.

----- **با تقدیم احترام «2024-02-12»**

قسمت (3) در مقاله بعدی

